

غلبه وقتی ابوالمعالی احمد بن طاهر بخدمت شیخ محمد بن ابی اسحاق آمد و عرض
 کرد که ما نزد ه سال است که از سپهرین ثابت میزود و بعضی
 او کج شده است شیخ فرمود برود در گوش او بکوی که می
 ام ملام شیخ عبدقادر ترا میگوید که از سپهرین برود
 حله ابوالمعالی گفت که رفتم و همچنان کردم که شیخ فرمود
 بعد از آن او را ثابت نیامد و خبر رسید که منتری
 اهل حلیت زده شده اند **الضاروی ماکور میگوید**
 وقتی شیخ ابوالحسن بن احمد مدین شد شیخ بعبادت
 آمد در خانه او را شی بود و آن نوعیست که از کبوتر
 و قری بود گفت با سبک این را شی ماه است که بپند
 نمیدهد و این قری نه ماه است که او را بپند فرمود را
 متع ما فیک مالکک بسیار بوده آنچه در دست مرمان خود
 و قری را فرمود شیخ الحانقل در حال قری در زادش

در زادش و را شی مضمه آو رون گرفت تا آنکه برودند
نقل است از شیخ ابوالحسن بن ابوالقاسم که شیخ ابوبکر
 جمعی احوال سینه داشت حضرت شیخ ما او را میفرمود
 که شریعت مظهره از تو پیش من نکایت میکند و حضرت
 شیخ او را منع میکرد از نوحه خیر ما و او باز میزدند و در وقت
 حضرت شیخ دست مبارک بر سینه او آورد و همه احوال
 و مقامات او سلب کرد او بید حال تمام از اجزا و در
 رفت و در هر وقت که قصد بغداد کردی برو بغداد
 و اگر کسی او را برداشتی تا او را بغداد برود و در وقت
 وقت مادر او بیک کریمه گمان بر شیخ رفت و بخ حال باز
 نمود که من قدرت رفتن ندارم و حکم از پیش وقت
 او میبوزد و حکم آن چه سازم حکم من شیخ فرمود او را
 اذن کردم تا از قرق فرود زمین شد و بغداد آید